

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

چند روایتِ خودمانی

از

روشن‌زندگی حسینی



ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تهیه و تنظیم: مجتمع فرهنگی پژوهشی

نویسنده: مهدی شریفی

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خیابان جمهوری، کوچه ۱۶ و ۱۸، پ ۴۸،

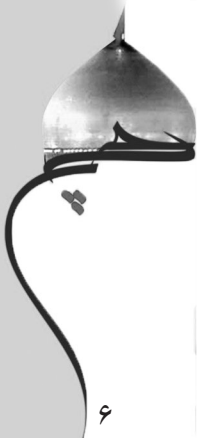
مجتمع فرهنگی پژوهشی

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۳۶۰۴۲، فاکس: ۰۲۵-۳۲۹۳۶۰۴۳

اهدایی معاونت فرهنگی و اجتماعی
سازمان اوقاف و امور خیریه

غیرقابل فروش



فهرست

۶	چرخ‌دنده‌ها
۹	یک مسافرت متفاوت!
۱۱	فرمولِ حرفِ زدن!
۱۴	پیشنهاد باور نکردنی!
۱۷	طلای ۱۸ عیار!
۲۰	بنگاه معاملات!
۲۳	عینکِ آخرین مدل!
۲۶	شناسنامه‌ی شیعه!
۲۹	وزنه‌برداری توی زمین خدا!
۳۳	لطفاً حرف تو درست نباشد!
۳۶	دو قدم به خاطر خدا
۳۹	بی‌دین‌های پول‌دار!

مقدمه

عاشورا، مائده بزرگ روح انسان است در تداوم اعصار، تجسمِ
اعلای وجدان بزرگ است در دادگاه روزگار، صلابت شجاعت
انسان است در تجلیگاه ایمان، طواف خون است در احرام
فریاد، تجلی کعبه است در میقات خون، نقش بیدار گذرها و
رهگذرهاست در کاروان دراز آهنگ زندگی‌ها و عبورها.

عاشورا، رواق سرخ حماسه است در تاریکستان سیاهی و بیداد،
قلب تپنده دادخواهان است در محکمه بشریت، طنین بلند پیروزی
است در گوش آبادی‌ها، عطشی است دریا آفرین در اقیانوس
حیات، رسالتی است بزرگ بر دوش اسارتی رهایی‌بخش.

عاشورا، سراسر مدرسه عشق است و آموزگار هدایتگر آن، حسین
بن علی علیه السلام، این واقعه سترگ، در تاریخ بشری موجی پدید آورد
و مسلمان و غیرمسلمان را با ارزش‌های متعالی و مفهوم حیات
هدفدار آشنا ساخت. هر اندازه که انسان‌ها با درس‌های نهفته در
آن حرکت خونین و ژرف‌آشنا تر گردند، به همان میزان عزتمند
خواهند زیست و پایه‌های حکومت طاغوت‌ها را خواهند لرزاند.

درس‌هایی که از عاشورا می‌توان گرفت، در گفتار و کردار امام
حسین علیه السلام و یارانش دیده می‌شود و کسی که به دقت در
مجموعه این واقعه بنگرد و آن را فرا راه خود قرار دهد، با این



درس‌های انسان‌ساز آشنا می‌گردد. در این نوشته برآنیم تا برخی از این درس‌ها را در قابل سبک زندگی حسینی برشماریم. معاونت فرهنگی و اجتماعی در راستای تعمیق و گسترش باورهای دینی و ارائه سبک صحیح زندگی اسلامی کتاب مزبور را تولید و منتشر می‌نماید. امید آنکه این اقدام و عمل به سبک زندگی ائمه اطهار علیهم‌السلام چراغی راهگشا در زندگی بوده و مرضی درگاه حضرت حق قرار گیرد.

**معاونت فرهنگی و اجتماعی
سازمان اوقاف و امور خیریه**



چرخ دنده‌ها

فکرش را بکن! یک‌روز که از خانه بیرون بزنی، هیچ راننده‌ای و هیچ ماشینی نباشد توی خیابان که تو را سوار کند، هیچ مغازه‌داری کرکره‌ی مغازه‌اش را بالا نداده باشد که از آن خرید کنی، هیچ نان‌وایی تنورش را روشن نکرده باشد، هیچ دکتری توی مطبخ نباشد و هیچ سوپوری با جاروی بلندش کوچه‌ها و خیابان‌ها و پیاده‌روها را از زباله پاک نکرده باشد!

زندگی در چنین شرائطی قفل می‌شود. آدم‌ها در جامعه به هم احتیاج دارند. تو اگر کوچک‌ترین شغل دنیا را هم داشته باشی، باز دیگران به تو احتیاج دارند؛ و حتی اگر مهم‌ترین شغل دنیا مال تو باشد، باز هم محتاج دیگرانی. محتاج آدم‌های دیگر! خانواده‌ات، هم‌شهری‌هایت، هم‌وطن‌هایت و... درست همان‌طور که آن‌ها به تو محتاج‌اند.

ما همیشه دعا می‌کنیم - و چه خوب است دعا کنیم - که در



نداری‌ها «محتاج خدا باشیم نه خلق!» اما این سنت خداست که آدم‌ها را وسیله‌ی رزق و روزی هم قرار دهد. ما نیازمان را از خدا می‌خواهیم، او دعای‌مان را می‌پذیرد و بعد آدم‌های دیگر را وسیله می‌کند تا ما به خواسته‌های‌مان برسیم! درست همان‌طور که تو یکی از وسیله‌های خدا برای رساندن روزی به اطرفیانت هستی!

تابه حال شده ساعت روی دیوار را برداری و پشتت را باز کنی؟ چرخ‌دنده‌هایش را دیده‌ای؟ اگر یکی از چرخ‌دنده‌ها از جایش بیرون برود، باقی چرخ‌دنده‌ها هزار دور هم بچرخند، نمی‌توانند عقربه‌ها را به حرکت دریاورند. توی ساختمان ساعت، همه‌ی چرخ‌دنده‌ها به یک اندازه قیمتی و با ارزش‌اند. پس هر کجا که زندگی می‌کنی، با هر شغل و پیشه‌ای که داری، بدان با ارزشی! بدان تو یکی از هزاران چرخ‌دنده‌ی شهرت هستی و دیگران به تو احتیاج دارند. باید باشی تا عقربه‌های کوچک و بزرگ زندگی مردم بچرخد. اگر راننده‌ای، اگر نان‌وایی، اگر قصابی، اگر دکتری یا استاد دانشگاهی و یا اگر سوپور شب‌بیدار خیابان‌های شهر هستی، از کاری که می‌کنی خسته نشو. کارت، و نیاز مردم به تو نعمت است. این را امام شهیدمان یادمان داده که: «نیاز مردم به شما از نعمت‌های خدا بر شما است؛ از این نعمت افسرده و بیزار نباشید» تو وقتی نعمتی از خدا نصیبت شود چه می‌کنی؟ وقتی خدا به تو فرزندی می‌دهد، وقتی خانه‌ی نو می‌خری، وقتی صاحب یک ماشین می‌شوی چطور او را شکر می‌کنی؟ حالا هم همان قصه است. پس این که دیگران به تو احتیاج دارند را هم باید

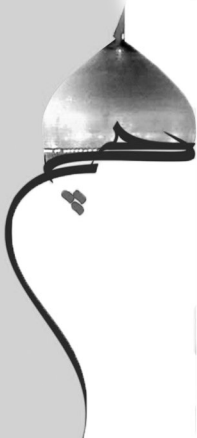
همان‌طور شکر کنی! با همان ذوق و شوق. باید قدرش را بدانی و هیچ‌وقت از داشتنش خسته نشوی. وقتی این‌طور نگاه کنی، عرقی که وقت راه انداختن احتیاج مردم روی پیشانی‌ات می‌نشیند، مقدس می‌شود. با ارزش و قیمتی می‌شود. نکند سختی کارت، تکراری بودن و کوچک بودنش تو را خسته نکند. که «افسرده و بیزار» شوی از نعمتی که خدا روزی‌ات کرده.

امام حسین علیه السلام:

«إِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
فَلَا تَمَلُّوا النِّعَمَ»

«نیاز مردم به شما از نعمت‌های خدا بر شما است؛ از این

نعمت افسرده و بیزار نباشید»



يك مسافرت متفاوت!

«غمگین به اینجا بیا، شاد از اینجا برو»

آدم‌ها دل‌شان که می‌گیرد به سفر می‌روند. مدتی از شهر و خانه دور می‌شوند تا کمی خستگی‌های روزمره را فراموش کنند. که هوایی تازه کنند و حال‌شان عوض شود. بعضی‌ها می‌روند شمال، بعضی‌ها می‌روند جنوب. بعضی‌ها کنار ساحل دریا آرام می‌شوند و بعضی‌ها ترجیح می‌دهند به درختان انبوه جنگل‌ها پناه ببرند. شاید اشتراک همه کسانی که به سفر می‌روند این است که می‌خواهند برای چند روز و چند هفته گرفتاری‌ها و مشکلات‌شان را جایی دورتر از خانه و کاشانه دفن کنند و آن‌قدر خود را به زیبایی‌های سفرشان مشغول کنند تا یادشان برود چه سختی‌هایی در زندگی داشته‌اند.

اما آن‌ها بر خواهند گشت و دوباره با همان مشکلات، همان

گرفتاری‌ها و همان سختی‌هایی روبه‌رو می‌شوند که پیش‌تر با آن دست‌وپنجه‌نرم می‌کردند.

سفر به کوه و دشت و جنگل حکم مُسکن را دارد. درد را از یاد می‌برد ولی درمان نمی‌کند.

اما سفر دیگری هم این میان هست که درمان است. درد را شناسایی می‌کند و برای همیشه از تن می‌برد نه فقط از یاد. این وعده‌ی صاحب‌خانه و میزبان این سفر است:

«... هیچ گرفتاری به زیارت من نیاید، مگر آن که او را شادمان باز گردانم و به خانواده‌اش برسانم...»

در باور مذهب شیعه اهل بیت و شهدا زنده‌اند و در نزد خداوند به آن‌ها روزی عطا شده است. آن‌ها کلام زائرین را می‌شنوند، سلام‌شان را جواب می‌دهند و با حال تضرع و خشوعی که وقت مناجات در انسان ایجاد می‌شود، کلام خود را در دل‌ها حک می‌کنند.

و زائر حسین علیه السلام چنان‌چه خود وعده می‌دهند، حتی اگر گرفتاری‌هایش را نام نبرد، درمان خواهد شد.

قال الحسين علیه السلام:

«وَحَقِيقُ عَلَيَّ اللهُ أَنْ لَا يَأْتِيَنِي مَكْرُوبٌ إِلَّا أَرَدَهُ
وَأَقْبَلَهُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا!»

امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: «بر خداوند است که هیچ گرفتاری به زیارت من نیاید مگر آن که او را شادمان باز گردانم و به خانواده‌اش برسانم.»



فرمولِ حرفِ زدن!

«فهمیدی بازنش دعوا کرده و کارشان به جدایی کشیده؟»

«واقعا؟ خب بعدش...؟»

گاهی لذت «شنیدن» ادامه‌ی این ماجرا آن قدر زیاد است که هیچ فیلم و سریالی نمی‌تواند جایگزینش شود. بی‌خود سرِ زبان‌ها نیفتاده که «جمع شویم دور هم غیبت کنیم و کیف کنیم!» مگر می‌شود کیف نداشته باشد؟

دلیلش ساده است. انسان‌ها قریحه‌ای دارند به اسم «کنج کاوی!» ویژگیِ منحصر به فردی که بین مخلوقات فقط به انسان داده شده! آدم دلش می‌خواهد از خبرها سر در بیاورد و ماجراها را دنبال کند و به تهِ همه‌ی قصه‌ها برسد. حتی اگر این بیشتر دانستن باعثِ هیچ اتفاقِ مثبتی در زندگی‌اش نشود و هیچ دخلی به او نداشته باشد!

و حرف زدن پشت سر دیگران و سر در آوردن از زندگی و رفتار خصوصی دیگران آن قدر به این حس کنجکاوی جواب می‌دهد و آن قدر لذت بخش می‌شود که حتی اگر بارها شنیده باشیم «غیبت مانند خوردن گوشت برادر مومن است»، باز از دست‌مان در می‌رود و در نبود کسی پشت سرش حرف می‌زنیم و می‌شنویم و کیف می‌کنیم!

گاهی کسی از راه می‌آید و می‌گوید «غیبت نکنید!» و ما برای این که عیش‌مان خراب نشود، کمی این پا و آن پا می‌کنیم و در جواب می‌گوییم: «این که غیبت نیست! اون واقعا این کارو انجام داده!» یا «آدم وقیحی مثل اون حقشه. باید پشت سرش حرف بزنیم» یا «اگه خودش هم اینجا بود این حرف رو می‌زدم»... راه‌های خوبی است برای توجیه کردن غیبت! خودمان به دست خودمان برای خودمان مجوز صادر می‌کنیم که «می‌شود پشت سر آدم‌هایی که کار بدی می‌کنند حرف زد»!!

و خیلی وقت‌های دیگر واقعا دل‌مان نمی‌خواهد پشت سر کسی حرف بزنیم، اما نمی‌شود. زشتی این کار را نمی‌توانیم درست حسابی هضم کنیم و بگذاریمش کنار. اینجاست که نیاز داریم به یک فرمول! به یک راهکار عملی! به یک استاد اخلاق که حرفی را بگوید و حجت را بر ما تمام کند. حالا اگر برویم در خانه‌ی امام‌مان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و از او کمک بخواهیم، روشی را یادمان می‌دهد که راحت‌تر این رذیله را بگذاریم کنار. می‌فرماید:

«لَا تَقُولَنَّ فِي أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ ...»



یک فرمول ساده که طراحش امام حسین علیه السلام است. به کار بستن این فرمول کار واقعا ساده‌ای است: «وقتی که برادر دینی‌ات از تو جدا شد، سخنی پشت سر او نگو، مگر این که دوست داری او همان حرف را پشت سر تو بگوید.»

با این قاعده‌ی روشن و مشخص و عملیاتی، دیگر لازم نیست بدانیم کاری که دیگری انجام داده جزء کارهای خوب است یا بد. دیگر لازم نیست به این فکر کنیم که اگر خودش اینجا بود این حرف را می‌زدیم یا نه. بلکه ملاک دل خود توست. ملاک احساس توست. کافی است یک سوال از خودت بپرسی: «آیا من علاقه دارم کسی از این ماجرای من با دیگری در نبود من حرف بزند؟» اگر پاسخ مثبت است، هرچقدر دلت می‌خواهد پشت سر دیگری حرف بزنی، اما اگر دلت نبود دوست نداشتی این حرف‌ها را در نبودت پشت سر تو بگویند، پس هیچ مجوزی وجود ندارد برای حرف زدن پشت سر او!

قال الحسین علیه السلام

«لَا تَقُولَنَّ فِي أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَوَارَى عَنْكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ أَنْ يَقُولَ فَيَكَاذِبَ تَوَارَيْتَ عَنْهُ»

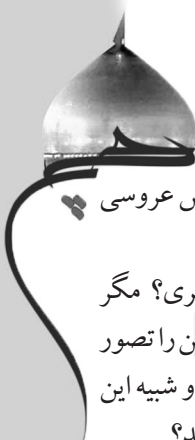
امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «وقتی که برادر دینی‌ات از تو جدا شد، سخنی پشت سر او نگو، مگر این که دوست داری او همان حرف را پشت سر تو بگوید.»



پیشنهاد باور نکردنی!

قسط‌های بانکی‌ات عقب افتاده، کلی بدهی داری، اجاره‌ی خانه را هم تا چند روز دیگر باید بدهی، آخر هفته هم تاریخ مشخص شده برای عروسی پسرت! گیر افتاده‌ای وسط گرفتاری‌های مالی! حالا فرض کن توی همین گیر و دار، آدم خیرِی از راه برسد و یک چک دو‌یست سیصد میلیونی به نامت امضا کند و بگوید: «من این پول را می‌دهم به تو به شرط این که عروسی پسرت را آن‌طور که من می‌گویم برگزار کنی!»

چند تا شرط برایت می‌گذارد. این که غذا چه باشد، این که مراسم عروسی کجا برگزار شود، این که مهمان‌ها چند نفر باشند و این که تو و خانواده‌ات چه لباسی بپوشید و ... شرط‌هایش خیلی به دلت خوش نمی‌آید، اما اگر قبول‌شان کنی، هم قسط‌های عقب‌مانده‌ات را می‌توانی بدهی، هم اجاره‌ی خانه را



و هم بدهی‌هایت را و بالاخره با همه‌ی کم و زیادش عروسی
پسرت آبرومندانانه برگزار می‌شود.

دلیلی هست که نخواهی این پیشنهاد را بپذیری؟ مگر
پیشنهادی بهتر از این ممکن است؟ همین حالا که این را تصور
کردی دلت نخواست با آن آدم خیر روبه‌رو شوی و شبیه این
پیشنهاد را برای حل شدن مشکلات مشابه به تو بدهد؟

و عجیب است که ما بارها در زندگی مان با چنین پیشنهاد و
معامله‌ای روبه‌رو شده‌ایم، بدون اینکه حواس مان باشد! و خیلی
ساده دست زدیم به سینه‌ی آن مهربان و نیکوکاری که
خواسته مشکلات ما را کم کند!

اگر باور نمی‌کنید این حرف را بخوانید. گوینده‌اش حسین

است: 

«... خدا به آدم با تقوا ضمانت داده زندگی‌اش از ناخوشی‌ها
به سمت خوشی‌ها حرکت کند و از جایی که حتی فکرش را
هم نمی‌کند روزی‌اش را برساند»

و تقوا چیست؟ دقیقاً همان معامله و شرط‌هایی است که آدم
خیر آن مثال برای ما گذاشته است. می‌خواهی برای پسرت
عروسی بگیری؟ خدا شرط گذاشته: «عروسی‌ات بدون
گناه باشد». می‌خواهی مغازه باز کنی، خدا شرط گذاشته:
«گران‌فروشی نکن و با مردم منصفانه برخورد کن». می‌خواهی
ازدواج کنی، خدا شرط گذاشته: «حقوق خانواده‌ات را رعایت
کن» ...

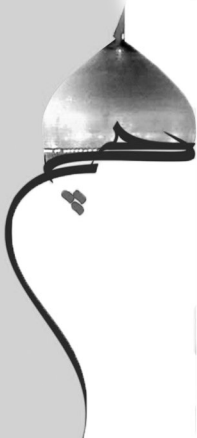
این شرط‌ها روی هم رفته می‌شود «تقوا به خرج دادن». خیلی وقت‌ها آسان نیست. بدون شک برای آدم سخت است

عروسی اش را با کلی محدودیت برگزار کند و «متفاوت» باشد. برای آدم سخت است هر لباسی را نپوشد و چشم و دست و پایش را از بعضی خوشی‌ها و لذت‌های دنیا محروم کند. اما این یک معامله است. می‌خواهی گرفتاری‌هایت حل شود و روزی‌ات را خدا تضمین کند یا نه؟ لذت‌های محدود را انتخاب می‌کنی یا پیشنهاد خدا را؟ خودت قضاوت کن. واقعا می‌شود پیشنهاد به این خوبی را رد کرد؟ نکند به خدا و وعده‌هایش اعتماد نداریم و فکر می‌کنیم نمی‌شود روی حرفش حساب کرد؟ به حضرت حسین علیه السلام، گوینده‌ی این کلام چطور؟ اعتماد داریم؟

قال الحسين علیه السلام

«أوصيكم بتقوى الله فإن الله قد ضمن لمن اتقاه أن يحولَه مما يكرهه إلى ما يحبُّ ويرزقه من حيث لا يحتسب!»

امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: «شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم. زیرا خدا به آدم با تقوا ضمانت داده زندگی اش از ناخوشی‌ها به سمت خوشی‌ها حرکت کند و از جایی که حتی فکرش را هم نمی‌کند روزی اش را برساند»



طلای ۱۸ عیار!

طلا هر چه باشد طلاست. قیمتی است! اما وقتی بنا باشد روی طلا قیمت گذاشته شود، طلا با طلا فرق دارد! در بازار و پای میز معامله، برای قیمت گذاری روی قطعه‌های طلا، ملاک مهمی هست به اسم «عیار». یا همان درصد خالص بودن. عیار طلا نشان می‌دهد که هر کدام از انواع طلا چقدر خالص تر و چقدر با ارزش تر است.

با این توضیح، مشخص می‌شود هر چند همه‌ی طلاها قیمتی و با ارزش اند اما بین شان تفاوت هم وجود دارد.

«عبادت» و «پرستش» خدا هم درست مثل طلاست. همه‌ی ما به خاطر اعتقادمان به «یکی» بودن خدا موحد و یکتا پرست هستیم. همه‌ی ما به خاطر اعتقادمان به معاد و نبوت پیامبر اسلام (ص) و معجزه‌اش قرآن، اسم مان می‌رود توی فهرست «مسلمان‌ها».

همه‌ی ما با اعتقاد به عدل الاهی و «امامت» می‌شویم «شیعه». و همه‌ی ما خدا را عبادت می‌کنیم، به نماز می‌ایستیم، در رمضان روزه می‌گیریم و سعی می‌کنیم آن‌چه را که به ما فرمان داده، عمل کنیم. اما «بندگی» و «پرستش» خدا، مثل طلا، عیار دارد. عیار عبادت ارزش عبادت یکی را بالا می‌برد و ارزش عبادت دیگری را کم می‌کند.

تشخیص عیار بندگی مثل تشخیص عیار طلا سخت نیست. عیار طلا را فقط طلاساز و طلافروش می‌فهمد اما هر بنده‌ای می‌تواند با یک سوال ساده «عیار بندگی» خودش را حساب کند:

«من چرا خدا را می‌پرستم؟»

شما به این سوال چه جوابی می‌دهید؟ جواب شما می‌شود همان عیار بندگی تان. بعضی‌ها خدا را از ترس عذابش می‌پرستند، بعضی‌ها خدا را به خاطر بهشت. آیا دلیل دیگری هم برای پرستش خدا وجود دارد؟

امام حسین علیه السلام کار ما را راحت کرده. جواب‌هایی را که می‌شود به این سوال داد دسته‌بندی کرده و نشان‌مان داده که ارزش و عیار کدام نوع پرستش و عبادت بیشتر است. ایشان می‌فرمایند: «گروهی خدا را به خاطر شوق [بهشت] می‌پرستند... گروهی خدا را از سر ترس [جهنم] می‌پرستند... گروهی خدا را از روی سپاس گزاری..»

و بعد توضیح می‌دهند که دسته‌ی اول مثل تاجرها هستند. انگار آمده‌اند پای میز خرید و فروش و می‌خواهند با عبادت‌شان از خدا چیزی را بخرند، دسته‌ی دوم مثل برده‌ها هستند. مثل



آن‌ها که هیچ علاقه‌ای به کاری که می‌کنند ندارند و تنها از سر رفع تکلیف و به اجبار خدا را عبادت می‌کنند.

اما دسته‌ی سوم که خدا را به خاطر «سپاس‌گزاری» پرستش می‌کنند، عبادت‌شان از دو گروه اول ارزشمندتر است. امام می‌گوید این گروه آزادمرد هستند و خدا را می‌پرستند به خاطر شکر نعمت‌هایش. به خاطر خودش. به خاطر لطفی که تاکنون در حق‌شان داشته و خواهد داشت. بدون در نظر گرفتن بهشت و جهنم!

حالا تو هم از خودت این سوال را بپرس تا عیار عبادت کردنت را بدست بیاوری. آیا طلای تو به اندازه‌ی طلای گروه سوم قیمتی هست؟

قال الحسین علیه السلام

« إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ
وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ
قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ
أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ »

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «برخی خدا را به شوق [بهشت] می‌پرستند. این، پرستشِ سوداگران [تاجران] است. گروهی خدا را از ترس می‌پرستند. این، پرستشِ بردگان است. و گروهی خدا را از روی سپاس‌گزاری می‌پرستند که این، پرستشِ آزادگان و برترین نوع پرستش است.»



بنگاه معاملات!

مثل شاه کلید است. اگر می خواهی زود رنج و عصبی نباشی، به دردت می خورد. اگر می خواهی حسود نباشی، به کارت می آید. اگر می خواهی همیشه زبانت به شکر خدا باز بشود یا مشکلات کمرت را خم نکند، کمکت می کند. «صبر» شاه کلیدی است که اگر به دستش بیاوری مثل یک معلم اخلاق یکی یکی همه ی رذیله ها را از قلبت پاک می کند.

مثلاً وقتی خدا دست رنج قابیل را رد کرد و تلاش هایبیل را قبول کرد، کافی بود او بر این رنج و سختی روحی روانی اش «صبر» کند. آن وقت حسادت سراغش نمی آمد و برادرش را نمی کشت.

یا زمانی که یونس پیامبر علیه السلام از قومش عصبانی شده بود، کافی بود کمی بیشتر «صبر» کند. که در شکم ماهی گرفتار



نشود.

یا مثلاً خودمان. وقتی پشت چراغ قرمز ایستاده‌ایم و کسی با سرعت از پشت می‌کوبد به ماشین مان، کافی است چشم‌های مان را ببندیم، یک صلوات از ته دل بفرستیم و بعد از ماشین پیاده شویم. که صبور باشیم و هر چه از ذهن مان می‌گذرد به طرف مقابل نگوییم!

یا وقتی بعد از مدت‌ها چشم‌انتظاری بچه‌دار شدید و مرض سختی گرفت و از دنیا رفت، همه‌ی نعمت‌های گذشته و آینده‌ی خدا را فراموش نکنید و به خاطر این مصیبت ایمان‌تان را از دست ندهید!

صبر به آدم فرصت فکر کردن می‌دهد. فرصت می‌دهد تا معقولانه و آرام رفتار کند. همه چیز را درست ببیند و درست تصمیم بگیرد. آدمی که صبور و شکمیا نباشد، احساسش او را وادار به واکنش می‌کند. اگر خشم‌گین است، به خشمش اجازه می‌دهد برای او تصمیم بگیرد و اگر از مصیبتی ناآرام است، اجازه می‌دهد ناآرامی‌اش رفتار او را تنظیم کند. کاری که حضرت امیر علیه السلام در نبرد خندق زیر بارش نرفت. زمانی که عمر بن عبدود به ایشان اهانت کرد، بلند شد، صبوری کرد، اجازه نداد احساسش برایش تصمیم‌گیری کند، و آرام که شد، مثل همیشه، معقولانه تکلیف را ادا کرد و دشمن را به هلاکت رساند.

«صبر» مثل یک بنگاه معامله است. معامله‌ای که یک طرفش شماست و طرف دیگرش خدا! سختی‌هایی را که می‌بینید، رنجی را که می‌کشید و مصیبت‌هایی را که تحمل می‌کنید

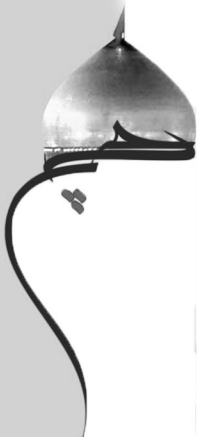
می سپارید دست خدا. خدا خریدار خوبی است در این بنگاه. خوب از تان می خرد... برای اینکه طرف معامله را بهتر بشناسید و بدانید با صبر شما چطور برخورد می کند بهتر است برویم سراغ حضرت حسین علیه السلام. زمانی که هجده هزار نامه برایش آمده بود و می خواست حرکت کند سمت کوفه، خطبه ای خواند و گفت: «... برای من قتل گاهی آماده شده که آن را خواهم دید... از آن چه خدا برای آدم نوشته، گریزی نیست. خشنودی خدا، خشنودی ما اهل بیت است. ما بر آزمون خداوند، صبوری می کنیم و او پاداش شکیبایان را به کمال به ما می پردازد...»

کربلا نمایشگاهی از «صبر» بود. کوچک و بزرگ سپاه امام با خدا معامله کردند و بر مصیبت ها صبر کردند. و البته «شهادت» و سعادت همیشگی مزد و پاداش کمی نبود در مقابل آن صبوری ها...

قال الإمام الحسين علیه السلام، - مِنْ خُطْبَتِهِ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ -

«... لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خَطَّ بِالْقَلَمِ، رَضَا اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَيُؤَفِّقُنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ...»

امام حسین علیه السلام - در خطبه خود هنگام خروج به سوی عراق - می فرماید: «... از روزی که با قلم [قضای الهی] نگاشته آمده، گریزی نیست. خشنودی خدا، خشنودی ما اهل بیت است. ما بر آزمون او، صبر می ورزیم و او، پاداش شکیبایان را به کمال به ما می پردازد...»



عینک آخرین مدل!

«دختر خاله م خیلی پر خوره»

«همسایه مون خیلی آدم بی ملاحظه ایه...»

«دبیر فیزیک آدم بی انصاف و لجبازیه...»

«تو چرا این قدر خسیس هستی؟»

شبه این جمله‌ها را درباره‌ی دیگران زیاد گفته یا شنیده‌ایم. جمله‌هایی که اشاره به حقایق درباره‌ی دیگران دارد. همه‌ی این‌ها ممکن است درست و حاکی از واقعیت باشد اما می‌توان بعضی از واقعیت‌ها را ندید!

شاید این مثال خوبی باشد! فرض کن ایستاده‌ای روبه‌روی یک عینک فروشی و مقابلت یک ردیف عینک رنگی است! عینک سبز، عینک قهوه‌ای، عینک دودی، عینک قرمز... انتخاب با توست کدام را انتخاب کنی. هر کدام را که بگیری

و به چشم بزنی، دنیا را همان رنگی می بینی. اگر عینک سبز را به چشم بزنی، خیابان و ماشین ها و آدم ها همه به چشمت سبز رنگ می شوند و اگر عینک قهوه ای را انتخاب کنی، انگار یک سطل رنگ قهوه ای پاشیده باشند روی شهر، همه را قهوه ای می بینی! واقعیت و دنیا عوض نمی شود اما نوع نگاه ما می تواند واقعیت ها را به گونه های متفاوت نشان مان بدهد.

پس اینکه آدم ها را چه رنگی بینی به خودت و انتخابت بستگی دارد.

حکایت زندگی چیزی غیر از مغازه ی عینک فروشی نیست. ما با انتخاب های مان تصمیم می گیریم مردم را چطور و چه رنگی ببینیم. همین انتخاب هاست که باعث می شود ما هیچ وقت به تعداد سنگ های کف رودخانه فکر نکنیم اما به سر و صدای همسایه مان خوب دقت کنیم. از مشخصات گل های آپارتمانی چیزی ندانیم اما ویژگی های بد اطرافیان مان را خوب از حفظ باشیم.

برای ما هیچ اهمیتی ندارد که زبانه های مان را چه ساعتی از خانه بیرون ببریم، اما نوع غذا خوردن بغل دستی مان توی ساندویچی اهمیت پیدا می کند! این انتخاب ماست که چه چیزی در چشم مان اهمیت داشته باشد و چه چیزی نداشته باشد. این عینکی است که ما به چشم می زنیم.

بعضی از ما چشم مان مثل دوربین های مدار بسته تنظیم شده تا به محض پیدا کردن یک عیب در کسی آجیر بکشد!

درست در نقطه ی مقابل، امام حسین علیه السلام از جدش رسول خدا چیزی را برای ما تعریف می کند. یک درس مهم در



زندگی اجتماعی. یک روش برای تنظیم کردن عینک نگاهمان به اطراف. ایشان می‌فرمایند که رسول خدا نسبت به مردم سه چیز را ترک کرده بود. اینکه به کسی سر کوفت بزند که چرا فلان عیب را دارد، این که روی کسی عیب بدارد و اینکه مدام چشمش را تنظیم کند روی عیب دیگران! برای پیامبر ﷺ کار سختی نبود که بخواهد واقعیت‌های زشت را در زندگی دیگران جست‌وجو کند و روی‌شان عیب بگذارد، اما ایشان - مثل همیشه - کار سخت‌تر را انتخاب کرده بودند. اینکه بعضی از واقعیت‌ها را نبینند!

قال:

«... كَان رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ... و [قد] تَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَان لَا يَدُمُّ أَحَدًا وَلَا يُعَيِّرُهُ، وَلَا يَطْلُبُ عَوْرَتَهُ، ...»


فرمود: «... پیامبر خدا ﷺ ... سه چیز را از مردم کنار نهاده بود: هیچ کس را نه نکوهش می‌کرد، نه عیب رویش می‌گذاشت و در پی جست‌وجوی زشتی‌های او نبود...»



شناسنامه‌ی شیعه!

«میوه‌ها یک طرف‌شان سالم است، یک طرف‌شان کرم خورده. اگر جوری بچینم‌شان روی پیش‌خوان مغازه که طرف سالمش دیده شود مشتری‌ها نمی‌فهمند و همه را می‌خرند...»
«دوروز از تاریخ مصرف شیرها گذشته! گذشته باشد! من که نمی‌توانم پنجاه پاکت شیر را به خاطر رد شدن تاریخ‌شان دور بریزم! مردم فقط می‌آیند بستنی سفارش می‌دهند و می‌روند... کسی قرار نیست بیاید پشت دحل من را و ارسی کند و پاکت شیرها را ببیند!»

«وقت کافی برای نوشتن ندارم! استاد که بر نمی‌دارد تحقیق‌های کلاسی را خط به خط و کلمه به کلمه بخواند! حالا که هم کلاسی‌ام تحقیقش را امانت داده‌ام دستم، خوب است من هم از رویش کپی کنم و به اسم خودم بدهم به استاد. این طوری



هر دوی مان نمره‌ی کامل می‌گیریم!»

«او حق من را خورد و جلوی همه هر چه از دهانش در

می‌آمد به من گفت، مرد نیستم اگر حالش را نگیرم...»

کم نیست شبیه این فکرها و تصمیم‌هایی که در زندگی مان می‌گیریم. مایی که شاید یک دهه توی حسینیه‌ی محله‌مان پای

ثابت مجلس اباعبدالله علیه السلام باشیم و لباس مشکی عزایش را تا یک ماه از تن بیرون نیاوریم. چون شیعه هستیم....

اما آیا امام هم ما را شیعه‌ی خودش حساب می‌کند؟

امام برای شیعه بودن چند شرط می‌گذارد. چند شرط ساده

اما مهم. شیعه بودن مثل سرزمینی است که اگر کسی بخواهد

به آن وارد شود و پناهنده شود باید شناسنامه‌اش را با پاک بودن

دلش کامل کند. و پاک بودن دل عواملی دارد که سه عاملش

این است: دوری از «کینه»، «خیانت»، «فریبکاری».

شیعه‌ی حسین علیه السلام دلش را محضر و خانه‌ی خدا می‌داند.

خدا توی قلبی نفوذ می‌کند که از کسی کینه به دل نگیرد. به

کسی خیانت نکند و اهل فریب دادن مردم نباشد.

این راهی است که اباعبدالله الحسین علیه السلام خودش پیموده.

مگر حسین علیه السلام خودش در کربلا، در برابر شقی‌ترین

آدم‌های روی زمین اینگونه مورد آزمایش قرار نگرفت؟ جز

این است که تا آخرین لحظه‌ها برای شان طلب خیر کرد؟ و

جز این است که حتی با اینکه می‌دانست این‌ها چه کرده‌اند و

چه می‌کنند و بعد از او با اهل بیتش چگونه رفتار می‌کنند، مدام

دعوت‌شان کرد به راه حق؟ کینه به دل گرفت؟ ابدا.

در سرتاسر جغرافیا و تاریخ جهان، چه ظلمی بالاتر از آن چه

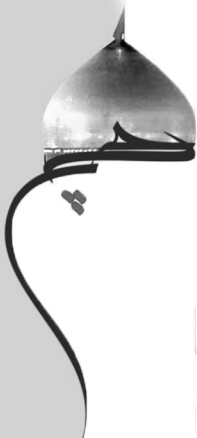
یزیدیان به حسین (ع) روا داشتند وجود دارد؟ ظلمی که شاید اطرافیان ساده‌ی ما به ما کنند تا این اندازه دردناک است؟ نهایت این است که با ما بدرفتار کنند، حق‌مان را پای مال کنند، پشت سرمان حرفی بزنند....

برادران و قوم و خویش‌مان را که یکی یکی سر نمی‌برند، شش ماهه‌مان را که با تیر سیر آب نمی‌کنند، خیمه‌گاه‌مان را آتش نزده و زن و فرزندان‌مان را که به اسارت نمی‌برند... این‌ها اما بر حسین علیه السلام گذشت و او هیچ‌وقت کینه به دل نگرفت، ما چطور؟ شیعه‌ی او هستیم؟

قال الحسين علیه السلام:

«إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غِشٍّ وَغِلٍّ
وَدَغَلٍ؛»

امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: «بی‌گمان شیعیان ما، دل‌هایشان از هر نوع خیانت، کینه، و فریب‌کاری پاک است.»



وزنه برداری توی زمین خدا!

آسان نیست! یا ادعا نکنیم یا تا آخرش مردانه بایستیم!
کدام وزنه برداری را دیده‌اید که قبل از مسابقه ادعا کند صد
کیلو بالاتر از رکورد جهان را بالای سر می‌برد و بعد بدون
اینکه در مسابقه شرکت کند همه او را تشویق کنند و به عنوان
قوی‌ترین مرد جهان بشناسند؟ آیا ادعای بلند کردن وزنه کافی
است برای قهرمان بودن؟

ماجرای «دین داری» نیز همین است! مگر می‌شود کسی ادعا
کند «دین دار» است و بدون موفقیت در میدان عمل ادعایش
پذیرفته شود؟ آمدن زیر پرچم دین مزایای خودش را دارد، اما
هزینه‌هایی هم دارد که مدعی دین داری باید بپردازد.
امروز همه‌ی کشورهای دنیا بابت خدماتی که به شهروندان
خود می‌دهند عوارض می‌گیرند. کشور دین هم مثل همه‌ی

کشورهای دیگر است. با این فرق که هم مزایای به مراتب بهتر و ماندگارتری دارد، و هم شهردار و حساب‌گر و قاضی این شهر خودِ خداست. پس بی‌خود دنبال آشنا و واسطه نباشیم که پرداخت عوارض را بیچانیم! راه ندارد. خدا پای حساب که برسد دقیق است و به میزان ادعایی که می‌کنی آزمایشت می‌کند.

می‌گویی دین‌دار هستی؟ نمازت را هم سعی می‌کنی اول وقت بخوانی؟ روزه و خمس و زکات و حج و کمک به فقراء و خوش‌رفتاری با والدین و فامیل و در و همسایه هم ترک نمی‌شود؟ دور گناه و نافرمانی خدا را هم خط کشیده‌ای؟ خیلی خوب! اما هنوز خدا با تو کار دارد. این‌ها که ردیف کردی، هنوز در مرحله‌ی ادعاست! این‌ها بیش از آن‌چه به کار خدا بیاید به کار خودت آمده.

مگر غیر از این است که به خاطر نماز خواندن و روزه گرفتن و خوش‌رفتاری و مکه رفتن و کمک کردن به فقرا و ترک گناه، عزت و احترامت پیش دیگران زیاد شده؟ مگر غیر از این است که مردم درباره‌ات خوب حرف می‌زنند و می‌گویند «فلانی کارش درست است»؟

پس این‌ها را هم باید بنویسی جزء «مزیت‌ها» و «خدمات»ی که از طرف شهرداری کشور دین به تو ارائه شده. هنوز بده‌کاری و عوارض را باید پرداخت کنی. بخشی از عوارض دین‌داری همان «آزمایش‌ها»ی خداست.

شبانه‌روز درس می‌خوانی اما توی کنکور قبول نمی‌شوی، خانه‌ات یکهو آتش می‌گیرد، تصادف می‌کنی و جسمت



ناقص می شود، پول جمع کرده ای بروی کربلا که یک آشنای قدیمی با مشکل مالی مواجه می شود و به تو رو می زند، دلت می خواهد با دوستانت بروی سفر، مادرت می گوید راضی نیستم و نباید بروی، همسرت تندی می کند و با تو راه نمی آید، کم پول می شوی و موقعیت نزول گرفتن برایت فراهم می شود... حالا و در چنین موقعیت هایی چند مرده حلاجی؟ گاهی تصمیم گرفتن سخت است. نه؟ ودقت کرده ای امتحان هر کس مناسب حال و روز همان شخص نوشته می شود؟ درست مثل مار که از پونه بدش می آید و در خانه اش سبز می شود!

این یعنی امتحان گیرنده خدایی است که ما را خوب می شناسد و می داند کجاست که ممکن است خسته شویم!

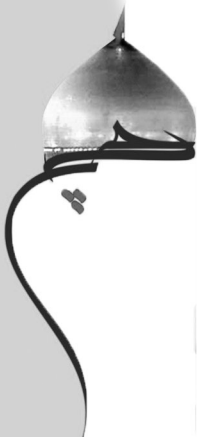
اما وقتی از این امتحان های کوچک و بزرگ، سربلند بیرون آمدی، آن وقت است که تازه سمت می رود توی لیست «دین دار»ها. درست مثل وزنه برداری که ادعا کرده رکورد جهان را می شکنند و بعد قرص و محکم پا می گذارد به میدان مسابقه و تلاش می کند و بالاخره موفق می شود وزنه را بالای سرش بلند کند.

این حرف ها همه توضیحی بود درباره ی درسی که امام حسین علیه السلام با این جمله به ما می دهد. چه خوب معلمی است حسین علیه السلام:

قال الحسين علیه السلام:

«انَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعَقُّ عَلَيَّ اَلْسِنَتِهِمْ
يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَاِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ
الدِّيَّانُونَ»

امام حسین علیه السلام می فرمایند: «به راستی که مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست! تا جایی که دین وسیله زندگی [و خوشی] آنهاست، دین دارند و چون در معرض امتحان [و آزمایش] قرار گیرند، کمتر کسی دیندار باقی می ماند»



لطف احرف تو درست نباشد!

چقدر مناظره‌های تلویزیونی را می‌بینید؟ این که چند نفر سر موضوعی با هم بحث می‌کنند و خیلی وقت‌ها کارشان به دعوا و دلخوری می‌کشد؟ خودتان چقدر توی بحث‌های سیاسی و انتخاباتی شرکت کرده‌اید؟ در خانواده و با اهل خانه چطور؟ وقت انتخاب همسر پیش آمده نظر شما با نظر بزرگ‌ترها یکی نباشد و پای‌تان را بکنید توی یک کفش که حرف‌تان را به کرسی بنشانید؟ یا هر تصمیم دیگری که می‌خواهید بگیرید و فکر می‌کنید درست است ...

تابه حال به این فکر کرده‌اید که حرف‌ها و تصمیم‌های ما آیه‌های قرآن نیستند و می‌شود تغییرشان داد؟ فکر کرده‌اید به اینکه عقل‌تان آن قدرها کامل نیست که بتوانید ادعا کنید حرف‌های‌تان هیچ عیب و نقصی ندارد؟ پس چرا

گاهی می‌نشینم به بحث و گفت‌وگو و تا کسی ایرادی به حرف‌های مان می‌گیرد خون‌مان جوش می‌آید و حتی حاضر نیستیم برای دقائقی فکر خودمان را اشتباه بدانیم؟

گاهی می‌خواهیم خودمان را با این روش «عاقل» نشان بدهیم و گاهی می‌خواهیم «بزرگ» شدن مان را به بقیه ثابت کنیم. که بگوییم «من هم حرف دارم. نظر دارم. تصمیم دارم»

کتابی که هیچ اشتباهی ندارد قرآن است و اهل بیت. و حضرت حسین علیه السلام روی همین حساب، درسی به ما می‌دهد که برای همه‌ی روزهای زندگی مان به کار می‌آید. ایشان وقتی می‌خواهد از ویژگی‌های آدم عاقل حرف بزند، نمی‌گوید عاقل کسی است که همه‌ی حرف‌هایش درست است.

نمی‌گوید عالم کسی است که هیچ کس نتواند از حرفش مطلب اشتباهی را بیرون بکشد!

نمی‌گوید عالم کسی است که بدون کمک دیگران برای خودش صاحب نظر باشد!

بلکه می‌گوید یکی از نشانه‌های عالم این است که گفتار و افکار خودش را «نقد و بررسی» کند و وقتی می‌خواهد درباره‌ی موضوعی قضاوت کند یا تصمیم بگیرد یا حرف نهایی‌اش را ارائه کند، نظرهای مختلف را ببیند و حرف‌های دیگران را بشنود.

ما همیشه اگر با کسی مواجه شویم که اصرار به درستی حرف و خواسته‌اش دارد می‌گوییم «مثل بچه‌هاست» و حرف حرف خودش است. ولی به دلیل اینکه ما همیشه عیب دیگران را می‌بینیم و عیب‌های خودمان به چشم مان نمی‌آید، نوبت به



خودمان که برسد فراموش می کنیم «پا کردن توی یک کفش و اصرار به درستی حرف داشتن» زمانی معقول است که به اندازه‌ی کافی سخن دیگران را گوش داده باشی. به اندازه‌ی کافی به ایراد حرفت فکر کرده باشی.

آیا ما با خودمان این طور عالمانه و عاقلانه رفتار می کنیم؟

قال الحسین علیه السلام:

«مِن دَلَائِلِ الْعَالِمِ انْتِقَادُهُ لِحَدِيثِهِ وَعِلْمُهُ بِحَقَائِقِ
فُنُونِ النَّظْرِ؛»

امام حسین علیه السلام می فرمایند: «از نشانه های دانا، نقادی (و بررسی) گفتار خود و آگاهی او از حقایق فنون رأی (و نظر)

است.»



دو قدم به خاطر خدا

وقتی کسی در خیابان تو را تهدید کند، کیف پولت را به زور بگیرد و هر چه پول نقد داری با خود ببرد، چقدر دلت آزرده می‌شود؟ اگر ببینی کسی روی ماشینت بنزین می‌ریزد و با شعله‌ی یک فندک در چشم به هم زدنی مرکبت را تبدیل به مستی خاکستر و ذغال می‌کند، چه قدر خونت به جوش می‌آید؟ یا اگر روزی در پارکی مشغول قدم زدن باشی و ببینی پسر نوجوانی زیر مشت و لگد چند مرد بزرگ گیر کرده، چقدر دلت به رحم می‌آید و به حال پسر نوجوان افسوس می‌خوری؟

برای کم‌رنگ شدن قوانین دین خدا باید دقیقاً همین‌طور درمانده شد. همین‌طور دل آزرده شد و همین‌طور به خود لرزید. این‌طور هستیم؟



اگر با دیدن یک گناه، و قرار گرفتن در موقعیتی که در آن نافرمانی خدا اتفاق می‌افتد، به اندازه‌ی زمانی که مالت را می‌برند، مضطرب شدی و روح آرزده و دلت غمگین شد، اولین قدم از قدم‌های مسئولیت دینی‌ات را درست برداشته‌ای. حالاً نوبت قدم دوم است. «امر به معروف و نهی از منکر»

امام حسین علیه السلام استاد «امر به معروف و نهی از منکر است». اول بیانی‌هی حرکتش به سمت کربلا می‌گوید من قیام می‌کنم برای اصلاح در امت جدم علیه السلام! و باری که با بزرگان آن زمان حرف می‌زده، درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر توضیح داده که «... هر گاه به این فریضه عمل شود، تمام واجبات دیگر، از آسان و دشوار، در جامعه عمل خواهد شد...»

اگر درد دین تو را گرفته، امام حسین علیه السلام راه را نشانت می‌دهد. باید بروی سراغ دعوت دیگران به انجام خیر و ترک معصیت

فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر ترکیبی است از احساس و عقل. با احساس شروع می‌شود و با منطق انجام می‌شود. اول باید دلت بسوزد، برنجی و اذیت شوی به خاطر آتش گرفتن پرچم دین خدا و بعد معقول‌ترین، موثرترین و کارآمدترین روش را برای انجام «دعوت» به کار بگیری.

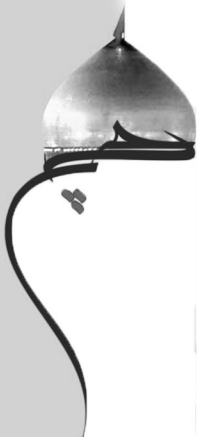
خیلی‌ها اما امر به معروف و نهی از منکر را با «دعوا» و «عقدہ‌گشایی» اشتباه می‌گیرند. در مرحله‌ی احساس، نباید حس «عصبانیت» جایگزین حس «دردمندی» شود و در مرحله‌ی رفتار، نباید به جای واکنش «معقول» از رفتار «خشن و عصبی» استفاده کرد.

اباعبدالله الحسین علیه السلام هدف از انجام این فریضه را نشان داده تا کسی راه گم نکند. هدف زنده نگه داشتن دین خداست، نه پراکنده کردن مردم از دین خدا. هدف دل‌سوزی برای دین خداست نه عیب‌جویی و عیب‌گذاشتن و ملامت کردن گناه کاران!

قال الحسین علیه السلام:

«... فَبَدَأَ اللهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ؛ لَعَلَّمَهُ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَأَقِيْمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئًا وَصَعْبًا، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ...»

امام حسین علیه السلام: «... خداوند امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان فریضه‌ای از جانب خود [قرار داده است]، چون می‌دانسته است که هر گاه این فریضه ادا گردد و بر پای داشته شود تمام فرایض دیگر، از آسان و دشوار، بر پای داشته خواهند شد. چرا که امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام است...»



بی دین های پول دار!

«قاعده‌ی این دنیا معلوم نیست. ما خدا را عبادت می کنیم، خدا نعمت هایش را به یک عده‌ی دیگر می دهد!»

«مردم هر چه بی دین تر می شوند خانه شان گران تر می شود و مدل ماشین شان بالاتر می رود» «ز رنگ های دنیا همان غربی ها هستند که نه خود را در قید و بند دین و شریعت انداخته اند و نه گرفتاری های دنیا سراغ شان آمده» واقعا قانون دنیا چیست؟ این فکرها سراغ همه‌ی ما آمده و می آید. گاهی دست و پا شکسته جواب هایی می دهیم و گاهی دل خودمان را راضی می کنیم و می گوئیم: «ما چه می دونیم! لابد خدا این طور خواسته»

قطعا خدا این ها را خواسته. اما چرا؟ وقتی دلیل این اتفاق را درست حسابی ندانیم، حتی ممکن است ناخواسته به کفر نزدیک شویم و «عدالت» خدا را زیر سوال ببریم!

آدم اگر ساعت ها هم با خودش فکر کند، بدون داشتن یک

راهنما و استاد نمی‌تواند جوابی قطعی برای این شبهه، و این فکرها پیدا کند. و مگر استاد بهتری از حسین علیه السلام و خاندانش می‌توانند ما را از سوال‌های بی‌جواب نجات دهند؟

امام حسین علیه السلام برای اینکه ما متوجه جواب بشویم از «استدراج» حرف می‌زند. استدراج یعنی ذره ذره. گام به گام. به تدریج! یعنی ذره ذره دور شدن از یاد خدا.

و بعد توضیح می‌دهد که خدا برخی را غرق نعمت‌های دنیایی می‌کند. نعمت‌هایی که بوی خدا ندهد. نعمت‌هایی که آن‌ها را یاد آخرت نیندازد. بعد ذره ذره آن‌ها احساس می‌کنند حالا حالا‌ها در این دنیا مهلت زندگی کردن دارند. پس تا می‌شود کیف می‌کنند و یادشان می‌رود خدا صاحب این نعمت‌هاست. یادشان می‌رود او را شکر کنند و آن وقت مهلت‌شان تمام می‌شود. خدا برای چه کسانی این سرنوشت را می‌خواهد؟ آدم‌های مومن و دین‌داری که دل‌شان برای خدا تنگ می‌شود یا آن‌ها که مسیر خود را از خدا جدا کرده‌اند؟ پس این اتفاق دقیقا بر اساس قانون و سنت الاهی است. نه از سر بی‌قاعده بودن و بی‌نظم بودن دنیا.

«قال الامامُ الحسینُ علیه السلام :

الاستِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ لَعَبْدِهِ أَنْ يُسْبِغَ عَلَيْهِ
النَّعْمَ وَيَسْلُبَهُ الشُّكْرَ»

امام حسین علیه السلام : استدراج و مهلت دهی خداوند سبحان به بنده اش این است که به او نعمت‌های فراوان دهد و توفیق شکرگزاری را از وی بگیرد.

